

## آموزش حقوق شهروندی از نظر علوم اجتماعی

لیلا حافظی پور

پژوهشگر، هرمزگان، بندرعباس

---

### چکیده

تربیت نیروی ماهر و متخصص در حوزه های متعدد، یکی از مهمترین کارکردهای دانشگاهها است و بهره گیری صحیح از تخصص ها و نیروی انسانی کارآمد جزء تجزیه ناپذیر هر توسعه و پیشرفتی به شمار می رود. به این ترتیب می توان گفت که توجه به کارآمدی در برنامه آموزشی یک رشته دانشگاهی انتظار بدیهی و غیر قابل انکاری محسوب می شود. مجموعه رشته های علوم اجتماعی هم گستره موضوعی وسیعی را شامل می شود و هم سهم قابل توجهی از دانشجویان دانشگاه ها را به خود اختصاص داده است؛ ولی موضوع کارآمدی به ویژه در میان فارغ التحصیلان این رشته ها مسأله ای است که امروزه توجه صاحب نظران را به خود جلب کرده است. نوشتار حاضر به بررسی کیفیت آموزش علوم اجتماعی در معنای خاص می پردازد و در این راستا به برخی از عوامل تأثیر گذار بر افت کیفیت آموزش این علوم و نیز میزان کارآمدی آن در ایران اشاره می گردد. این مقاله می کوشد تا با توجه به وضعیت جاری علوم اجتماعی در ایران به پاره ای از موانع و مشکلاتی که بر سر راه گسترش، توسعه و کارآمدی این دانش وجود دارد و رابطه آن با رویکرد و محتوای آموزشی علوم اجتماعی بپردازد و از این طریق راهکارهایی را برای خروج از وضعیت کنونی و بهبود آن پیش نهد. مجموعه راه حل های ارائه شده را می توان در چند حوزه نظری، روش شناختی و ساختاری طبقه بندی کرده و در هر یک به تبیین وضعیت موجود و ارائه بدلیل هایی پرداخت.

**واژه های کلیدی:** آموزش علوم اجتماعی، محتوای آموزشی، رویکرد آموزشی، نیروی انسانی کارآمد.

---

## مقدمه

احساس نیاز همگانی و روزافزون به توسعه آموزش و پرورش در سطوح و ابعاد مختلف همراه با رشد سریع جمعیت، خاصه در کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه، مسائل آموزش و پرورش را در یکی از مسائل حاد و اساسی ترین مسائل حاد و اساسی ترین مسائل جهانی قرار داده است. گروه بندی آموزش و پرورش در یک مجموعه کاملاً متمایز، نتیجه اهمیت اساسی است که مسئله آموزش در ارتباط با خانواده ها و همچنین با بودجه ملی جامعه دارد؛ چراکه فعالیتهای آموزشی در بسیاری از جوامع بودجه های کلانی را به خود اختصاص داده است. آنها علاوه بر امکانات مالی بر سایر عوامل از جمله به سهم بیشتری از بهترین منابع انسانی نیازمند هستند تا نه تنها کار آموزش و پرورش را ادامه دهند بلکه کیفیت، ثمر بخشی و بازده آن را بالا ببرند. پس از جنگ جهانی دوم، تعلیم و تربیت از جهات مخارج کلی، عظیم ترین فعالیت جهانی شده است. بودجه تعلیم و تربیت در سطح هزینه های عمومی جهانی رقم دوم را تشکیل می دهد و درست بعد از بودجه نظامی قرار می گیرد.

اگر قائل به تقسیم بندی علوم اجتماعی به دو مقوله عام - که حیظه وسیع تری داشته و شامل رشته هایی چون: اقتصاد، تاریخ، علوم سیاسی، باستان شناسی و... می شود - و خاص - که شامل رشته هایی چون جامعه شناسی، انسان شناسی، جمعیت شناسی، روان شناسی اجتماعی؛ ارتباطات اجتماعی و... می شود - باشیم، می توان گفت که نوشتار حاضر به بررسی کیفیت آموزش علوم اجتماعی در معنای خاص می پردازد؛ البته آموزش علوم اجتماعی به نوبه خود ابعاد متنوعی دارد که متمرکز این گفتار بر یکی از این ابعاد یعنی کیفیت آموزش علوم اجتماعی قرار گرفته است.

دامنه موافقت ها و مخالفت های صورت گرفته در مورد علوم اجتماعی از درون و از بیرون، آنقدر زیاد و متضاد و همه جانبه بوده است که بسیاری از اساتید و دانشجویان این حوزه را به تعجب و تحیر واداشته است. در این میان سوالات بیشماری مطرح گردد: چرا وجود مناقشات عمده در مورد این علوم در ایران موجب ارتقاء آن نشده است؟ چرا با وجود این همه موافقت و مخالفت مسائل این علم هنوز مانند مسائلی است که در دوره تاسیس وجود داشته است؟ چرا علوم اجتماعی هنوز دچار به مشروعیت و نوع استفاده از آن برای شناسایی وضعیت های اجتماعی است؟ آیا میزان کارآمدی این رشته و نیز فایز تحصیلات آن با نوع آموزش و کیفیت آن در ارتباط است؟ چه عواملی بر افت کیفیت آموزش این دسته از علوم تأثیر گذار است؟ این نوشتار می کوشد تا با توجه به وضعیت جاری علوم اجتماعی در ایران به پاره ایاز موانع و مشکلاتی که بر سر راه گسترش، توسعه و کارآمدی این دانش در ایران وجود دارد، بپردازد. در این مقاله تلاش شده است تا از رهگذر مورد بحث قرار دادن چالش های علوم اجتماعی (با توجه به نوع آموزش، محتوای آموزش و کیفیت آن، میزان کارآمدی رشته و فارغ التحصیلان آن) مائل و معضلات خاص مربوط به این رشته به نحو مشخص تری شناسایی گردند.

## دانشگاه و کارکردهای آن

جامعه امروز ما دوره پرشتابی را از نظر صورت بندیهای فرهنگی و اجتماعی تجربه می کند. نقطه مرکزی این شتاب، هم زمانی و در هم آمیختگی دگرگونی های ساختاری و نظام معانی در عرصه ملی و جهانی است. (خانیک، ۱۳۸۳) در این شتابخصوص، نظامهای آموزشی بدلیل ماهیتشان بیش از سایر نهاد های اجتماعی و فرهنگی در معرض تجدید ساختار نهادهای اجتماعی و فرهنگی قرار دارند. در متون و ادبیات نظری مدیریت و ارزشیابی، یکی از اصطلاحاتی که در کنار واژه «عملکرد<sup>۱</sup>» به کار برده می شود، اصطلاح «کارکرد<sup>۲</sup>» است. به سخن دیگر، ارزیابی عملکرد، هنگامی به معنای علمی و واقعی آن مسیر می شود که شناخت و آگاهی واقع بینانه تری از کارکرد وجود داشته باشد.

<sup>۱</sup> Performance

<sup>۲</sup> function

کارکرد در رویکرد جامعه‌شناسانه به هدفی اطلاق می‌شود که ناشی از نیاز (فردی و اجتماعی) و در جهت پاسخگویی به نیاز باشد و از دو ویژگی «جامع‌گرایی» و «سودمندی» برخوردار باشد (مالینوفسکی، ۱۳۷۹) مأموریتها و کارکردهای آموزش عالی اصولاً تحت تأثیر دو مؤلفه اصلی، یعنی ضرورت‌های جامعه در ابعاد مختلف علمی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و نگرشهای حاکم بر جامعه شکل می‌گیرند. در جوامع کمتر مدنی شده و با ساختار اجتماعی سنتی، معمولاً مأموریتها و کارکردهای حوزه آموزش - بویژه آموزش عالی - کمتر تحت تأثیر مستقیم نگرشها، انتظارات و دغدغه‌های واقعی جامعه و افکار عمومی شکل می‌گیرند. به عبارت دیگر، مشی فکری بخشی از پیکره مدیریتی جامعه و نخبگان سیاسی آن، نقش اصلی را در تعیین و تبیین مأموریتها، وظایف و کارکردهای آموزشی عالی ایفا می‌نماید.

با مطالعه و تحلیل ساختارها و کارکردهای آموزش عالی در جهان، مشاهده می‌شود که مسئولیت برنامه ریزی و سیاست گذاری نظام آموزشی کشورها در سطوح مختلف، برعهده بخش آموزش عالی است. در واقع، آموزش عالی، به مثابه مدیر و برنامه ریز جامعه ی آموزش، وظیفه هدایت، سازماندهی و نظارت بر سایر بخش‌ها و مقاطع مختلف آموزشی را بر عهده دارد؛ مسئولیتی که امروزه آموزش عالی در مقابل سطوح مختلف نظام آموزشی بر عهده دارد، سیاست گذاری و تدوین خط مشی جامعه برای توسعه جامعه است. (یار محمدیان، ۱۳۸۳) به دلیل نقشی که به بخش آموزش عالی به لحاظ سیاست گذاری، سازماندهی، برنامه ریزی و نظارت ب بخشهای مختلف آموزش و نیز سایر نهادهای اجتماعی و فرهنگی جامعه دارد، دامنه و ابعاد کارکردهای آموزش عالی از گستره و اهمیت ویژه ای برخوردار است. واقعیت این است که امروزه کارکردهای آموزشی عالی در سطح جهانی متنوع و معتنا به شده اند؛ نقش‌ها و کارکردهای آموزش عالی در سطح بین‌المللی عبارتند از: الف - کارکرد آموزشی ب - کارکرد پژوهشی ج - کارکرد خدماتی د- کارکرد انتشاراتی و - کارکرد رشد حرفه ای (کر و هانی<sup>۱</sup>، ۱۹۹۲).

به طور کلی اهداف و کارکردهای عمده آموزش عالی را می‌توان به چهار مؤلفه زیر خلاصه کرد:

**الف - کمک به تحقق هدفهای اجتماعی از طریق فراهم نمودن برابری در فرصتهای آموزش عالی**

**ب - برآوردن تقاضای اجتماعی برای آموزش عالی متناسب با ویژگیها، انگیزه‌ها، انتظارات و تحصیلات افراد، پرورش تواناییهای بالقوه شهروندان و تسهیل فرایند یادگیری مستمر**

**ج - پرورش نیروی انسانی متخصص مورد نیاز توسعه کشور و کمک به حل مسائل جامعه**

**د - پیشبرد مرزهای دانش و تولید دانش نو (احمد دستجردی، ۱۳۸۳)**

## اصول آموزش با کیفیت

جامعه و افکار عمومی همواره خواهان عملکرد مناسب و پاسخ‌های صریح از مدیریت نظام آموزش رسمی است. نهادهای گوناگون اجتماعی در پی بکارگیری نیروی انسانی مولد و دارای قابلیت‌های حرفه‌ای است. انتظارات جامعه و بخش‌های مختلف اجتماعی هنگامی بدرستی تامین و تحقق خواهد یافت که خروجی‌های با کیفیت جذب و دریافت کنند. بی‌تردید، هنگامی نظام آموزش کشور خروجی با کیفیت خواهد داشت که از فرآیندهای آموزشی و برنامه‌های درسی با کیفیت استفاده نماید؛ این در حالی است که در سالهای اخیر، کیفیت آموزش به موازات گسترش پوشش‌های آموزشی و رشد کمی، دچار افول شده است. به عنوان مثال واقعیت این است که رشد کمی دانشجو و دانشگاه در مقطع زمانی یکربع قرن انقلاب اسلامی، به طور میانگین ۱۵ درصد در سال است که در طول تاریخ آموزش عالی مدرن در دنیا بی‌نظیر بوده است. تجربه جهانی نشان

<sup>1</sup> Care & Hanney

می دهد که رشد و گسترش کمی آموزش، بویژه در کشورهای درحال توسعه، بدلیل فقدان امکانات مهارتی، مالی و کالبدی لازم منجر به افت کیفی آموزش می شود. نمونه بارز آن، آمار و داده های تطبیقی آموزش عالی کشورهای در حال توسعه بویژه ایران در مقایسه با سایر کشورهای دنیادر زمینه رنگینگ سالانه دانشگاههای برتر جهان، درصد پایین تولیدات علمی و تکنولوژی، تیراژ تألیفات و انتشار آثار و مقالات علمی و پژوهشی در منابع معتبر بین المللی و دار بودن یکی از بالاترین درصدها در پیاده فرار مغزها<sup>۱</sup> و اتلاف مغزها<sup>۲</sup> در بین کشورهای در حال توسعه و یا نشانگرهای متعدد دیگری که موجود است. (ذاکر صالحی)، به عقیده برخی از کارشناسان و صاحب نظران آموزش عالی، علاوه بر ناهماهنگی بین رشد کمی و گسترش کیفی آموزش، یکی از دلایلی دیگر فرسایش و افول کیفی و علمی برنامه های آموزشی و درسی دانشگاههای ایران، کاهش ۴۰۰ درصدی بودجه سرانه دانشجو در طی ۲۵ ساله اخیر نسبت به سال ۱۳۵۶ است. این امر منجر به انباشت فارغ التحصیلان بلا تکلیف و تا حدودی بلا استفاده (به لحاظ عدم تسلط بر حداقل یک مهارت حرفه ای) شده است که آسیب های متعدد فردی و اجتماعی را به ارمغان آورده است. تجربه کشورهای در حال توسعه نشان می دهد که کاهش بودجه و سرانه هزینه دانشجویی، اولین گام افزایش کیفیت آموزش عالی است؛ مسأله ای که در دهه ی ۹۰، نظام آموزشی عالی کشورهای جنوب غربی آفریقا را دچار بحران نمود. با توجه به افزایش انتظارات از نظام آموزشی، بویژه آموزش عالی و دانشگاه ها، برای کاهش فاصله علمی جهان با توجه به استانداردهای آموزشی و تحقیقاتی جامعه جهانی، به نظر می رسد مدیریت نظام آموزشی در رهیافت های توسعه ای و برنامه ای خود در دهه های آینده ناگزیر از توجه ویژه به توسعه کیفی است. کما اینکه توسعه کیفی یک امر چند وجهی و چند مربعی است و تعریف و تبیین علمو عملیاتی مشخصی از آن در بخش مدیریت و سیاستگذاری آموزش ایران به لحاظ برنامه ای متصور نیست. به عبارت دیگر، نشانگرها و مصداق های دقیق توسعه کیفی در بخش آموزش ایران به لحاظ برنامه ریزی و تصمیم سازی، هنوز تعریف نشده و مبهم است.

در میثاق جهانی داکار در سال ۲۰۰۰ میلادی، کشورهای عضو یونسکو (۱۹۰ کشور) به اتفاق روی « آموزش با کیفیت برای همه » پیمان بستند و برای تحقیق آن تا سال ۲۰۱۵ میلادی متعهد شدند؛ این در حالی است که مدارس ما تحت تأثیر فشار روانی دستیابی به آموزش عالی و اضطراب ناشی از کنکور و دانشگاهها تحت تأثیر تقاضای اجتماعی و پذیرش بیش از ظرفیت دانشجو و رشد کمی قابل ملاحظه با درجات بالایی از افت علمی و تنزل کیفیت مواجه اند. از این رو است که شدیدترین انتقاد سالهای اخیر از عملکرد نظام آموزش کشور از سوی صاحب نظران و کارفرمایان، افت و تنزل کیفیت در آموزش است (خورسندی، ۱۳۸۵)

### عوامل تأثیر گذار بر افت کیفیت آموزش علوم اجتماعی

در پاسخ به این پرسش که چرا آموزش علوم اجتماعی در ایران با مسائل و تنگنایی روبروست و چه عواملی ب افت کیفیت آموزش این دسته از علوم و میزان کارآمدی آن تأثیر گذار است، پاره ای از عوامل در ادامه ذکر می گردد:

۱- **به کارگیری روش تست در انتخاب دانشجو برای دوره های کارشناسی و نیز تحصیلات تکمیلی.** استاندارد نبودن اکثر تست ها منجر به آن می شود که در اکثر موارد انتخاب اصلح رعایت نشده و لزوماً بهترین داوطلبان برای دوره های مختلف، بویژه تحصیلات تکمیلی انتخاب نشوند. یکی از ضعف های اصلی کنکور این است که نوع سوالات طرح شده در آن و عامل زمان، موجب می شود که اکثر دانش آموزان درای «تفکر تأملی» نتوانند به دانشگاه راه پیدا کنند. به علاوه، همانطور که در اکثر کتاب های سنجش مطرح شده است، آزمون های چهار جوابی تنها به اندازه گیری سه سطح اولیه ی حیطه شناختی - دانستن، درک و کاربرد - توانا هستند و سطوح عالی شناخت - تجزیه و تحلیل، ترکیب و ارزشیابی را مورد توجه

<sup>۱</sup> Brain Drain

<sup>۲</sup> Brain Waste

قرار نمی دهند. بنابراین اکثر سوالات از این نوع، بیشتر به محفوظات دانش آموزان توجه دارند و صلاحیت های مورد نظر این قشر و سایر خصوصیات کیفی آنها را به علت مشکلاتی که در ارزشیابی در زمان کوتاه وجود دارد، به فراموشی می سپارند. به این ترتیب به عقیده منتقدین، نه تنها کنکور نتوانسته و نمی تواند غربال مناسبی برای گزینش دانشجو باشد، بلکه یکی از موانعی است که آسیبهای اجتماعی، روانی، آموزشی و تربیتی فراوانی بر بخش وسیعی از اقشار مختلف جامعه تحمیل نموده است. کنکور، از یکسو نظام آموزشی و یادگیری دبیرستانی کشور را به جای دقت، به سرعت و به جای تفکر، به حدس زدن و به جای پرورش استعداد به آموزشهای قالبی و یکسان سوق داده است. نظام آموزش متوسط از سنت علمی، تربیتی و آموزشی خوددور افتاده است و دچار سنت انباشت معلومات و اطلاعات درسی غیر کاربردی شده است. متأسفانه این روند در دانشگاه ادامه پیدا کرده و در تحصیلات تکمیلی نیز دانشجویان مجدداً با سد کنکور مواجه می شوند. نتیجه ی آن یادگیری سطحی دانش آموزان و دانشجویان، حسابگر شدن معلم و مادی گرایی در فرایندهای تربیتی و انسانی در سطح مدارس و در سطوح مختلف دانشگاهی بی انگیزگی، بی علاقه‌گی و بی حوصلگی و نداشتن تفکر خلاق و پشتکار دانشجویان در یادگیری بوده است. در حوزه علوم اجتماعی نیز به نظر می رسد که بیشتر دانشجویان و مخاطبان علم به دلیل سلطه کنکور ناخواسته وارد این حوزه شده و راهی به جز ماندن همراه با ناسازگاری ندارند. لازم به ذکر است که کنکور در چنین کشور در حال توسعه، از جمله برزیل نیز وجود داشته است؛ ولی در سالهای اخیر، جریان انتخابات دانشجو از طریق نظام متمرکز گزینش، به سازوکار به مراتب بهتر و مؤثرتری تبدیل شده است. در این سازوکار جدید، پس از اخذ مدرک دیپلم، دانش آموزان علاقمند به ادامه تحصیل در دانشگاهها، در یک آزمون سراسری شامل صلاحیتهای و تواناییهایی مانند دانستن زبان، کامپیوتر، مهارتهای پژوهشی و حتی نگرشهای لازم برای ادامه تحصیل شرکت می کنند. آنگاه دانشگاهها با مراجعه به فهرست نتایج آزمون، بر اساس اولویت، دانشجویان خود را انتخاب می نمایند. اما در مورد اینکه چه نسبتی از برون داد نظام آموزش متوسط، می تواند یا باید به آموزش عالی راه پیدا کند، می توان گفت که در شرایط ایده آل این نسبت می تواند تا حد ورود کلیه فارغ التحصیلان دوره متوسط به آموزش عالی افزایش یابد. در عین حال واقعیات اجتماعی و امکانات جامعه نیز باید در نظر گرفته شود. بنابراین، اکثر کشورها تلاش می کنند که تعداد هرچه بیشتری از دانش آموزان را از دانشگاهها بهره مند سازند؛ ولی در عینحال توجه به کیفیت آموزش و پاسخگویی به نیازهای مشتریان خود را نیز مدنظر قرار می دهند و تلاش می کنند بین این دو، تعادلی منطقی برقرار نمایند. سالهاست که از سوی صاحبان نظران و اندیشمندان پیشنهاد شده است که با توجه به افزایش فرایندهای داوطلبان تحصیلات تکمیلی (بویژه در دوره کارشناسی ارشد) امتحانات در دو مرحله عمومی و تخصصی برگزار شود. علی رغم آنکه بارها دو مرحله ای شدن مورد استقبال و تأیید مسئولین قرار گرفته، ولی به آن عمل نشده است.

**۲- فقدان جامع نگری لازم در برنامه ریزی دوس در سطوح مختلف تحصیل و مشکلات ناشی از آن.** هم پوشی دروس دوره های کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری از پیامدهای اجتناب ناپذیر نبود نگرش جامع در برنامه ریزیهای دوس در سطوح مختلف است. تکرار مطالب در سطوح مختلف بیش از حدی که ندرتاً ضرورت پیدا می کند، منجر به دزدگی و کم شدن جذابیت درس و کلاس خواهد شد. فی المثل در رشته علوم اجتماعی، گرایش انسان شناسی تکرار دروسی چون باستان شناسی انسان شناختی، انسان شناسی دینی، ژنتیک و انسان شناسی زیستی در مقطع کارشناسی ارشد و یا تکرار نظریه های مختلف که قبلاً دانشجو آنها را در دوره کارشناسی مطالعه کرده و گذرانده، منجر به دزدگی و افت کیفیت یادگیری و ایجاد مهارت های لازم در دانشجویان می گردد. همین مسأله در مورد سایر گرایش های رشته علوم اجتماعی نیز صدق می کند.

**۳- آموزش تئوریهای متنوع و متنوع علوم اجتماعی.** لازم است در مقطع کارشناسی از تکثر و تنوع بیش از حد در آموزش تئوری های علوم اجتماعی پرهیز شود. به نظر می رسد که اگر یکمنبع واحد برای معرفی تئوری های انتخاب شود و یک وحدت زبانی ایجاد گردد، دیگر کلاسهای دروس پایه، قائم به استاد نمی گدد؛ همچنان که در بسیاری از دانشگاهها دانشجویان علوم اجتماعی دورس نظری و پایه را بر اساس نام استاد انتخاب می کنند و از طرف دیگر توانایی استدلال اجتماعی صحیح به دانشجویان آموزش داده نمی شود. اگر چه امروزه مهمترین وظیفه و انتظار از دانشگاه تولید دانش است، این

کارکردهای فرهنگی و اجتماعی دانشگاه هستند که به آن اعتبار می بخشند. وقتی نظام ارزشیابی دانشگاههای ما به گونه ای است که دانشجو باید حرف های استاد را سر کلاس پس دهد تا نمره بیشتری بگیرد، نمیتوان از دانشگاه انتظار داشت که در خود تحول ایجاد کند یا به تولید دانش پردازد. در نظامی از این نوع خلاقیت و تفکر انتقادی و هر آنچه مبتنی بر تفکر است، جایگاهی ندارد. امروزه ضروری ترین ویژگی آموزش، تسلط بر روشهای تفکر علمی و حل مسأله است. اگر این اتفاق در محصول نظام آموزشی ما شکل نگیرد، نه تنها نظریه و دانش در علوم انسانی تولید نخواهد شد، بلکه در علوم تجربی و فناوری نیز چندان موفق نخواهیم بود. همه ساله در دانشگاههای ما، هزاران پایان نامه در دوره های ارشد و دکتری ارائه و دفاع می شوند، اما تعداد کمی از آنها دستاورد کارها تحقیقاتی و پژوهشی اصیلی است که با مسائل و مشکلات مبتلا به جامعه ما ارتباط دارند؛ چنانچه اگر ده درصد آنها پیرامون مسائل و نیازهای بخش های مختلف اجتماعی بودند، پیشرفت علمی چشمگیری می داشتیم؛ در حالیکه در مقایسه با آمارهای جهانی، میزان تولید علم در ایران بسیار پایین است و طبق آخرین آمار رسمی بین المللی، سهم تولید علمی ما کمتر از یک دهم درصد تولید علمی در جهان بوده است. در واقع، اگر واقعه بین باشیم، بنیاد این نقیصه در دانشگاه نیست، بلکه بنیاد آن از دبستان شروع شده و به دانشگاه منتهی می گردد. در نظریات جدید آموزشی، معلم و استاد تنها تسهیل کننده آموزش هستند نه منتقل کننده دانش. اساتید ما بیشتر مصرف کننده و منتقل کننده دانش هستند تا پژوهشگر و دانش آفرین. در علوم انسانی به طور اعم و علومک اجتماعی به طور اخص، اساتید بجای اینکه نظریه پردازی کنند، طرفدار و مروج یک نظریه معین هستند. ترویج نظریه بد نیست، ولی کفایت نمی کند. کسی که صاحب تئوری است، می تواند ادعا داشته باشد، ولی کسی که ایده دیگران را می کند، چه حرفی برای گفتن دارد؟ وقتی پتانسیل اساتید دانشگاه در حد استاندارد نباشد، به تبع آن پتانسیل دانش نیز این چنین پایین می ماند. از طرف دیگر عدم آشنایی بیشتر اساتید، مدرسان، محققان و دانشجویان، مدیران و برنامه ریزان آموزشی و پژوهشی در مورد نظریه ها، مکاتب، دیدگاهها موضوعات علوم اجتماعی منجر به ناتوانی در طرح، آموزش و توسعه این علوم شده است. بیشتر دست اندر کاران این علم بجای ارائه سیمای روشنی از مبانی، اصول، مفاهیم، نظریه ها، مباحث و موضوعات تنها به نقدی پردازند. این نقدها بیشتر به نفی یا شکل گیری عرصه گفتگو منجر شده است. آنچه که آموزش داده می شود و براساس آن تحقیق و مطالعه شکل می گیرد، حداقلی از دانش جامعه شناسی در حد کلیات است که در جای دیگر، از آن بعنوان «علوم اجتماعی دایره المعارفی» یاد شده است. در این صورت مشکل اصلی که دامنگیر دانش اجتماعی در ایران شده است، در طرح ناقص و ناکافی از این علوم است نه در طرح تمام این اثر. روند عادی و بهنجار تحول جامعه شناسی از نقص به کمال ایران همانند سایر امور با مسائل و مشکلات پدید آمده ای روبه رو بوده است. اولین نسل جامعه شناسان ایرانی، نتوانسته اند نقشی را که صاحب نظران کلاسیک جامعه شناسی در جوامع غربی از لحاظ تعیین موضوع، تنظیم مبانی نظری و روش شناسی و ارائه دیدگاه و نظریه های مشخص و تحلیل مسائل جامعه زمان خویش و تدوین و انتشار آثار اصیل و... داشته اند؛ ایفا نمایند. اخلاف آنان هم نتوانسته اند همانند جامعه شناسان معاصر در سایر کشورها ضمن نقد و بازبایی آثار هر چند محدود اسلاف خود با تمیز نکات ضعف و قوت فرایند تحول جامعه شناسی از نقص به کمال آن را طوری که باید ساماندهی نمایند در طول این مسیر جامعه شناسی هم نظیر سایر عناصر مدرن تحت تاثیر تحولات سیاسی و ایدئولوژیک جامعه برگتر با گسسته ها و شکست های متوالی و نوعی آنومی و یا نا به سامانی روبرو بوده است. به همین جهت ما امروز در هزاره سوم میلادی هنوز با بسیاری از مسائل جامعه شناسی کلاسیک نظیر دوگانه بینیهایی تقلیل گرایانه نظم در برابر تضاد، فرد در برابر جمع، روش کمی در برابر روش کیفی، تخصص در برابر تعهد، مدرنیته در برابر پسامدرنیته، مدرنیته در برابر سنت و... روبه رو هستیم و در برخی موارد هنوز نتوانسته ایم حتی نظیر صاحب نظران کلاسیک جامعه شناسی یکصد سال پیش موضوع، مبانی نظری و روش شناسی جامعه شناسی را هر چند در قالب دیدگاه ها یا پارادایم ها تقلیل گرایانه مشخص و در قالب آن مسائل اسای جامع خود را مطرح و تحلیل کنیم و با ایفی کارکرد و نقش مشخص در کنار سایر خورده نظام ها ضرورت وجودی خود را بعنوان عنصری جدا ناپذیر از حیات اجتماعی امروزه ایران به اثبات برسانیم (عبداللهی،)

در طی سالیان اخیر تلاش اساتید و پژوهشگران حوزه علوم اجتماعی معطوف به آموزش نظریه ها و کاربردها برای تحلیل پدیده های اجتماعی و یا تولید داده ها و اطلاعات آن برای آزمون و اغلب اثبات گزاره های نظری آنها بوده است. با توجه به اهمیت دانش نظری در توسعه این رشته معقولات مرتبط با آموزش کاربرد و تولید نظریه های جامعه شناسی در ایران می باید مورد آزمون قرار گیرد.

**۴- چیرگی رهیافت کمی گرا بر بیشتر حوزه های علوم اجتماعی.** به نظر می رسد که غلبه رهیافت کمی گرا در اکثر حوزه های علوم اجتماعی مانع پیشرفت این دسته از علوم مطابق ظرفیت های بالقوه آن می گردد. تأکید اساتید و صاحب نظران این حوزه بر استفاده از روش کمی و کم توجهی به استفاده از روش های مختلف کیفی یکی دیگر از موانع توسعه این علوم به شمار می رود. از سو دیگر، آموزش روش های کمی نیز در سطح کارشناسی برای فارغ التحصیلانی که می خواهند وارد بازار کار شوند مکفی نبود و این عده مجبور هستند که مهارت های مورد نیاز را از خارج از بدنه دانشگاه بیاموزند بنابراین لازم است که تعداد واحدهای مربوط با مهارت های مختلف کامپیوتری از قبیل ICDL و SPSS و ... افزایش یابد تا حداقل دانشجوی پس از دوره کارشناسی چنانچه بخواهد وارد بازار کار شود مجبور نباشد که جهت یادگیری این مهارت ها وقت و هزینه ی اضافی طرف کند؛ در عین حال که به تحقیقات کیفی نیز توجه بیشتری شود و تکنیک ها و فنون مختلف در روش های کیفی به دانشجویان آموزش داده شود و دانشجویان مهارت های مرتبط با انواع مشاهده، مصاحبه، تحلیل محتوا، تجزیه و تحلیل و استدلال صحیح و نیز آینه های نگارشی که یکی از لوازم کار فارغ التحصیلان این رشته است، را بیاموزیم. این انتظار از دانشگاه به جاست که به دانشجویان توانایی و مهارت لازم را برای انجام پژوهش بدهد؛ اما دانشجویان با روش های پژوهش آشنایی ندارد. زیرا این آموزش باید از دوره ی ئیبرستان شروع شود و در دوره ی کارشناسی ادامه یابد. بنابراین از اکثر دانشجویان کارشناسی نمی توان خواست که کار پژوهشی انجام دهند، زیرا روش پژوهش را نمی داند و آن را در مدرسه نیاموخته اند. منظور از جنبه های روش این است که چون در آموزش عالی انتظار می رود که فرد توانایی استفاده مستقل از منابع یا تولید فکر را داشته باشد باید زمینه های پژوهش را خوب آموخته و به کار بسته باشد. این مسأله در آموزش و پرورش اتفاق نمی افتد چون آموزش و پرورش بیشتر کتاب محور است روش محور. متأسفانه در نظام آموزشی ما «روش» مورد بی مهری واقع شده است در نتیجه دانشجویان کارشناسی که سهل است، دانشجویان کارشناسی ارشد ما هم نمی توانند یک کار پژوهشی منظم و علمی انجام دهند. حتی گاه دانشجویان فاقد تحلیل و بازپردازی عبارات و مفاهیم است و این یکی از مهارت های اولیه پژوهش است. البته ایت امرمی بایست از دوره های قبل تر و حتی از دوره ی ابتدایی پی ریزی شود عدم اکتساب و یادگیری مهارت های پژوهشی و مطالعاتی مورد نظر در مدرسه موجب می شود که وقتی دانش آموز وارد دانشگاه شد بازهم بیشتر تعلیم گیرنده باشد تا پژوهنده؛ یعنی چون با کتاب درسی مأنوس بوده است، دوست دارد دوباره تنها منبع او کتاب درسی باشد. حتی گاه به یک جزوه درسی قانع است و از ارجاع به منابع متعدد برای پژوهش یا نگرش فرار می کند این امر نشان می دهد که بنیانهای پژوهش و تولید علم در نظام آموزش و پرورش ریخته نشده است.

**۵- عدم تطابق محتوای دوس با نیازهای امروز جامعه ایران.** یکی دیگر ضعف های موجود در محتوای دوس بویژه در سطح کارشناسی است. به نظر می رسد که بسیاری از دوس با نیازهای جامعه امروز ایران مطابقت ندارد و این یکی از عواملی است که بر ناکارآمدی فارغ التحصیلان رشته معلوم اجتماعی تأثیر گذاشته است. از آنجا که از یک فارغ التحصیل مقطه کارشناسی و یا کارشناسی ارشد این رشته انتظار می رود که آشنایی مقدماتی با جایگاه های شغلی خود داشته باشد، لازم است که دوس مختلف در ارتباط با مشاغل چون کارشناس امور اجتماعی، کارشناس امور فرهنگی، روابط عمومی و حتی مشاوره اجتماعی تدوین گردد و معارتهای عمومی کاربردی به دانشجویان آموزش داده شود؛ در حالیکه محتوای دوس فعلی که در دانشگاهها آموزش داده می شود، هیچ سنخیتی با مشاغل مرتبط با این رشته ها ندارد و شکاف و فاصله عظیمی بین این رشته ها و مشاغل کاربردی مرتبط در جامعه وجود دارد. از طرف دیگر بسیاری دانشجویان این رشته اطلاع دقیقی از جایگاه های شغلی خود در آینده ندارد و در مواردی حتی ناامید از یافتن شغل متناسب با رشته تحصیلی خود هستند. مشکلی

که در برنامه های درسی دتشنگاهها و حتمیدارس داریم ، این است که از یک طرف حجم درس ها زیاد است و از طرف دیگر این دری ها افق فکری زمانه را به دانش آموز یا دانشجو نمی دهد . در نتیجه از دو جهت مشکل محتوایی ظهور کرده است : یکی ناهماهنگی بین دانشگاه و مدرسه و دیگری بی توجهی به تدوین کتابهای درس یا برنامه های درسی مناسبی که بتواند به دانشجویان افق فکری نو بدهند . در شرایط کنونی ، فاصله بین افق فکری دانشجویان کشور ما با دانشجویان اکثر کشورهایی که نظام های آموزشی مترقی دارند ، زیاد است . برای نمونه ، مؤلفان برخی متون درسی دانشگاهی که چل سال پیش تألیف شده اند ، یا در قید حیات نیستند یا اگر در قید حیات اند ، در قید تجدید نظر در آثار خود نیستند ، یا برخی از درس ها بطور سنتی سالیان سال است که ملکه طلق یک نفر است . در حالیکه در دنیای امروز مدام باید در متون درس و مدرسان آنها بازنگری و تحول صورت گیرد . بسیاری از اساتید نه فرصت دارند و نه ظرفیت فکری آنها اجازه می دهد که بتوانند همپای دانش روز پیش بروند . در نتیجه ، برنامه درسی ما با ضعف محتوایی روبرو است . بسیاری از دانشجویان وقتی به خارج از کشور می روند ، احساس می کنند در جزیره ای دور افتاده بسر می بند . برای اینکه احساس می کنند فاصله آنها با دنیای نو خیلی زیاد است و باید خودشان را باتلاش جدی به آنچه که لازم است برسانند . واقعیت این است که بخشی از این مشکل محتوایی ، به برنامه ها و خط مشی های آموزش و پرورش کشور و بخش دیگر آن به سیاست ها و خط مشی های خود دانشگاه بر می گردد .

**۶- تعجیل دانشجویان برای شرکت در امتحان سطوح بعدی قبیل از پایان دروس مقطعی که در آن به تحصیل اشتغال دارند .** این تعجیل ضرب المثل « غوره نشده ، مویز شدن » را تداعی نموده و تبعات خاص خود را در ارتباط با افت کیفیت تحصیلی در هر دو مقطع خواهد داشت . جا دارد مسئولین برنامه ریزی آموزش عالی تمهیدات لازم برای پرهیز دادن دانشجویان از چنین تعجیلی را اتخاذ نمایند .

**۷- ضعف همبستگی بین کنشگران فردی یا اصحاب علوم اجتماعی .** در ایران اصحاب علوم اجتماعی هنوز نتوانسته اند خود را از وابستگی های سیاسی و ایدئولوژیک سیستم غالب رها سازند و از طریق مشارکت فعال در نهادهای مدنی در حوزه عمومی یا گسترده همگانی با همدیگر به تعامل و گفتگو بپردازند و نه تنها بر سر اصل و اهداف علوم اجتماعی و قواعد و راههای رسیدن به آنها ، بلکه بر اساس ترین مفاهیم علوم اجتماعی و اساسی ترین مسائل جامعه با یکدیگر مفاهمه ، وفاق و همبستگی پیدا کنند .

**۸- ضعف انسجام بین نهادهای (منشگران جمعی) علوم اجتماعی .** در سطح گروهی و ساختاری بین کنشگران یعنی نهادهای آموزشی و پژوهشی و مدنی بویژه انجمن های علوم اجتماعی ، هماهنگی و انسجام قابل توجهی وجود ندارد . در این زمینه بیشتر با فرایند تفکیک ، جدایی و استقلال طلبی سر و کار داریم تا انسجام قابل توجهی وجود ندارد . در این زمینه بیشتر با فرایند تفکیک ، جدایی و استقلال طلبی سر و کار داریم تا انسجام ، هماهنگی و وحدت . انجام پژوهش جمعی و گروهی در رشته علوم اجتماعی در شرایطی تحقق می پذیرد که همبستگی اجتماعی از طریق تمرین ارزشها و هنجارهای اجتماعی در طول زمان تقویت شده باشد . در واقع ، اکنون آموزش و یادگیری علوم اجتماعی با کاربرد روشهای فرد گرایانه و در فقدان اجتماعی - هنجاری مناسب و بر بستر تواناییها و اداراکات فردی و ذهنی دانشجویان صورت می گیرد . تکوین اجتماعات علمی به عنوان اساسی ترین شاخص توسعه و نهادینه سازی فعالیتهای عمومی محسوب می شود . یکی از دلایل ضعف تولید و کاربرد دانش در ایران را باید در ضعف احساس تعلق گروهی اساتید و پژوهشگر جستجو کرد . مسأله وجود مراکز و نهادهای علمی در ایران در قالب اجتماع علمی حائز اهمیت بالای است . رابطه بین نهادهای علمی و نخبگان از قضایای است که می بایست در پژوهش جداگانه مورد بررسی قرار گیرد . اجتماع علمی در ایران از عدم مشروعیت خود در نظام اجتماعی و ساسی رنج می برد . برخلاف برخی دیگر از فعالیتهای اجتماعی که مشروعیت خود را در قالب سازمان ها و نهادهای مختلف کسب نموده اند ، اجتماع ایران خود را یتیم احساس می کند و در سطح بین المللی نیز هنوز نتوانسته آنطور که باید و شاید مورد ارزیابی قرار گیرد .



۹- **سلطه یک طرفه دولت و ایدئولوژی حداکثری (سیستم) بر خرده نظام های جامعه از جمله خرده نظام علوم اجتماعی (زیست - جهان)**. این امر سبب شده است که سرنوشت اصحاب علوم اجتماعی و نهادهای علوم اجتماعی در دست سیستم قرار گیرد، بطوری که با تغییرات سیاسی و ایدئولوژیک، خرده نظام علوم اجتماعی هم دچار تغییر و تحول گردد و با گسست های متوالی و شرایط آنومیک روبرو گردد. از طرف دیگر بخشی از مسئولیت در حاشیه ای شدن این علوم بر عهدکنشگران خود آنهاست که نتوانسته اند به اندازه کافی در امور اجتماعی و فرهنگی کشور دخالت کرده و صدای خود را به گوش مردم و مسئولان برسانند. سرعت تغییرات اجتماعی بنحوی است که ناموزون بودن ایت نغیرات، آسیب های اجتماعی متعددی را سبب می شود. علمی که بخواهد این آسیب ها را بشناسد و راهکارهای آن را مشخص کند، خود باید در درون خود انسجام و هماهنگی لازم را داشته باشد و به عنوان بخشی از تولید اجتماعی که ویژگی و خصوصیات جامعه را در بطن خود دارد، از خودمختاری نسبی برخوردار باشد و بتواند جدا از سیستمی که حاصل از آن است، بر سیستم اجتماعی تأثیر بگذارد و هم حاصل شناخت و هم عاماً کاربرد این شناخت بر جامعه شود.

۱۰- **ضعف نقد در حوزه علوم اجتماعی**. مجموعه مسائل فوق فرایند نقد سازنده را هم در درون خرده نظام علوم اجتماعی یعنی نقد علمی بین کنشگران فردی و جمعی و هم در برون از خرده نظام علوم اجتماعی یعنی نقد سایر خرده نظام های جامعه بویژه خرده نظام سیاسی و ایدئولوژی با مشکل روبرو ساخته است؛ از طرف دیگر، نظام نیز نه تنها به حوزه علوم انسانی (بطور کلی) و علوم اجتماعی (بطور خاص) بها نداده، بلکه با دانشگاه نیز بی مهری کرده است. با انگ غرب زده بودن، اعتبار واقعی دانشگاه دچار تخطئه شده است. این برخورد ایدئولوژیک با دانشگاه بحران زا است. دانشگاه بحران زده، جامعه را مولد نخواهد کرد. اگر جامعه ای دانشگاه پویا نداشته باشد، جمعیتی بیمار خواهد داشت. بطور خلاصه دو علت اصلی عقب ماندگی این دسته علوم از بقیه حوزه ها عبارتند از:

۱. دانشمندان و متولیان این حوزه از دانش بشری کمتر در صدد پاسخ گویی به مسائل و معضلات اجتماعی قلمرو این حوزه و شناساندن آن به جامعه برآمده اند.
۲. نظام اجتماعی به معنای عام و نظام آموزشی به معنای عام، به علوم انسانی کم محلی کرده است.

برای رفع این نقیصه لازم است که انجام تحقیقات اجتماعی مورد عنایت قرار بگیرد و مقابله با معضلات جامعه بر مبنای علمی استوار شود.

### جمع بندی و نتیجه گیری

اهمیت علوم انسانی - اجتماعی در هر جامعه ای با میزان اعتبار و اهمیتی که آن جامعه برای انسان و زندگی اجتماعی قائل است، نسبت دارد. این علوم هنگامی در کشورهای پیشرفته صنعتی پای بر عرصه گذاشتند و شروع به رشد کردند که ضرورت های اجتماعی، وجود آنها را برای پاسخگویی به مسائل زندگی جمعی طلب می کرد و اظهار نظرها و راه حلهای ارائه شده از طرف صاحب نظران این رشته ها مبنای زندگی جمعی و تعامل اجتماعی قرار می گرفت. در کشورهای توسعه نیافته به علل مختلف، علوم انسانی - اجتماعی مورد بی مهری قرار می گیرند. در این کشورها زیر ساختهای علمی علوم انسانی - اجتماعی صرفاً جنبه تقلیدی دارند و بدون توجه به واقعیت های جامعه شکل گرفته اند. شاید جامعه ایران در حال حاضر بیش از هر زمان دیگری به علوم اجتماعی نیاز داشته باشد، زیرا اساساً پیدایش این رشته در معنای مدرن و به عنوان شاخه مستقل از علوم، خود محصول شرایط گذار جامعه اروپایی بوده است؛ شرایطی که جامعه ایران در حال تجربه کردن آن است. در چنین شرایطی جامعه و شیرازه های سنتی آن سست شده و عوامل انسجام آفرین نوین نیز نهادینه و فراگیر نشده اند و انواعی از آشفتگی ها و بی سازمانی های اجتماعی پدیدار می شود. این نیاز مبرم جامعه ی ایران در کنار ترکیب جوان جمعیت و تقاضای بسیار برای ورود به دانشگاه، کم هزینه بودن دایر کردن رشته های علوم انسانی و اجتماعی و سوء نگرش به جایگاه این علوم

در یک وضعیت متناقض سبب گسترش کمی علوم اجتماعی بدور از معیار های کیفی قابل قبول در حوزه امکانات، هیئت علمی، ساختار سازمانی، منابع و متون به روز در اقصی نقاط کشور شده است.

با فرض اینکه فزاینده بودن تقاضای ورود به آموزش عالی نسبت به عرضه آن در دهه پیش رو، نظام متمرکز گزینش دانشجویان را اجتناب ناپذیر خواهد کرد، راه حل های دیگری می توان به کار گرفت که در ذیل مطرح می شود:

۱. برگزاری آزمون «استعداد» دانش آموزان با توجه به رشته ی مورد علاقه آنها و مشخص کردن اینکه به صورت بالقوه کدام دانش آموز در موضع بهتری برای جذب در دوره ای خاص به سر می برد. به عبارت دیگر، آزمونهای فعلی، عملکرد گذشته فرد را ملاک ورود دانش آموزان به دانشگاه قرار می دهند و آزمون های استعداد، توانایی های بالقوه ای را که در آینده امکان شکوفایی خواهند داشت.

۲. برگزاری آزمون «صلاحیت ها و توانایی ها» ی گوناگون دانش آموزان توسط مرکزی مستقل از وزارت آموزش و پرورش و آموزش عالی و مشخص کردن اولویت های افراد از این نظر و اعلام این فهرست به دانشگاهها برای انتخاب افراد مورد نظر.

۳. تفویض مسئولیت گزینش دانشجویان به خود دانشگاهها و برقراری یک نظام دائمی از تضمین کیفیت که به تبع آن دانشگاهها درجه بندی شود. بدیهی است که بهترین دانشجویان، راهی دانشگاههایی خواهند شد که بتوانند صلاحیتهای مورد نیاز افراد را در خروج از دانشگاه تضمین کنند. بدیهی است که در دانشگاههایی خواهند شد که بتوانند صلاحیتهای مورد نیاز افراد را در خروج از دانشگاه تضمین کنند. بدیهی است که دانشگاههای ضعیف تر بطور طبیعی با ورودی کمتری روبرو خواهند شد.

واضح است که اگر سرمایه گذاری در آموزش مبتنی بر تدوین راهبردی دقیق توسعه نباشد، در وضعیت خوش بینانه حداقل پیامد منفی آن بروز پدیده «بیکاری تحصیلکرده ها» خواهد بود. وضعیت دو کشور فیلیپین و ویتنام اهمیت این نکته را روشن می سازد. در هر دو کشور سطح سواد بزرگسالان بالاتر از اکثر کشورهای جنوب آسیاست. با وجود این، تا چند سال پیش هر دو کشور دارای رشد اقتصادی نسبتاً کندی بودند؛ چراکه عمدتاً راهبرد توسعه آنان مانع می گردید که بتوانند به خوبی از موجودی سرمایه انسانی خود بهره ببرند. ویتنام با پذیرش بیشتر اصول حاکم بر اقتصاد بازار و فلیپین با صدور نیروی کار آموزش دیده و جذب در آمد آنان توانسته اند باعث بهبودی نرخ رشد خود شوند ما معتقدیم در ایران وجود این باور که «تحصیل کرده ها اغلب درآمد بیشتری بدست می آورند» باعث شده است که اغلب افراد آمادگی پرداخت زمان و پول را در راه آموزش داشته باشند با وجود این باید آگاه بود که بازده (برگشتی) اقتصادی برای آموزش همیشه و در همه جا یکسان و مشابه نیست بنابراین اگر کیفیت آموزش پایین باشد یا بینش، دانش و مهارتهای آموخته شده بر مدرسه و دانشگاه منطبق بر تقاضای بازار نباشد در این حالت سرمایه گذاری انسانی بازده کافی نداشت و در نتیجه بازده برگشتی کمتری برای فرد و جامعه حاصل می شود (معدن دار آرانی و سرکار آرانی ۱۳۸۸)

در حوزه علوم اجتماعی به نظر می رسد که قبل از اینکه مشکل ما در ضعف درونی علوم اجتماعی باشد، مشکل در ضعف و ناتوانی در آموزش و توسعه این رشته ها می باشد در بحث از آموزش و توسعه علوم اجتماعی در ایران با سه پرسش اساسی زیر روبه رو هستیم:

۱- وضعیت موجود علوم اجتماعی و کم و کیف عملکرد آن از لحاظ تولید و اشاعه دانش علمی تربیت نیروی انسانی متخصص و متعهد و به کمک به توسعه جامعه چگونه است و چرا چنین است؟ توصیف و تحلیل وضعیت موجود (هستی شناسی)

۲- وضعیت علوم اجتماعی و کم و کیف عملکرد آن چگونه می توان باشد؟ ترسیم وضعیت مطلوب (هدف سازمانی)

۳- برای گذر از وضعیت موجود و رسیدن به وضعیت مطلوب یا بهبودی وضعیت علوم اجتماعی و ارتقاء عملکرد آن چه می توان کرد؟ ارزیابی چالش ها و چاره ها ( امکان شناسی)

در پاسخ به پرسش اول در ارتباط با وضعیت موجود علوم اجتماعی و کم و کیف عملکرد آن در ایران، همانطور که می دانید وضعیت موجود علوم اجتماعی و به ویژه عملکرد آن از لحاظ تولید و اشاعه و اندیشه، تربیت نیروی متخصص و متعهد مورد نیاز جامعه و کمک به توسعه و حل مسائل و آسیب های اجتماعی مطلوب نیست. بر اساس چارچوب نظری جامعه و نظام مند طرح توسعه علوم اجتماعی، این امر محصول یا خروجی مجموعه شرایط و عوامل بهم پیوسته ای در سطوح خرد، میانی و کلان (ورودی هایی) است که می توان آنها را به دو دسته درون زا یا درون بخشی یا برون زا یا برون بخشی تقسیم نمود. عوامل درون زا شامل کنشگران، ساختار اجتماع سازمانی، ساختار بروگرایی و ساختار منابع و تجهیزات علوم اجتماعی می شود. در ارتباط با وضعیت موجود هر یک از عوامل مسائل ایده ای روبه رو هستیم. ضعف بودن پیشینه تحصیلی کنشگرا پنداشت نا صحیح آنان از رشته های علوم اجتماعی دانشگاهی، ضعف انگیزه و علاقه به سبب دانش و گرایش زیاد به مدرک گرایی، وضعیت نا مطلوب ساختار برنامه ی علوم اجتماعی از جمله ابهام در اهداف و سیاست ها، نامناسب بودن ارتباط علمی بین رشته ها، گرایش ها، دروس و عدم تطابق محتوای آنها با نیازهای امروزی ایران و مقتضیات جهان، شیوه های آموزشی غیر مشارکتی و ضعف پیوستگی یا بین آموزش و پژوهش و نظر و عمل، ضعف ساختاری اجتماع سازمانی از جمله ضعف و تعامل بین کنشگران علوم اجتماعی، بویژه تعامل بین استادان دانشجویان و بین استادان با نهادها و انجمن های علمی و در نتیجه ضعف هویت صنفی و اخلاق حرفه ای، ضعف سازمان و مدیریت علوم اجتماعی از جمله ضعف استقلال آکادمیک تمرکزگرایی و شیوه های تصمیم گیری بروکراتیک و عدم شایسته سالاری و بالاخره ضعف ساختار منابع و تجهیزات علوم اجتماعی از جمله محدودیت فضاهای آموزشی و پژوهشی، پایین بوده هزینه های سرانه ی دانشجویان این رشته ها در مقایسه با سایر این رشته ها و تنگ ناهای مالی و اعتباری و ... از اهم مسائل و موانع درون زا یا درون بخشی ارتقاء عملکرد علوم اجتماعی در این به شمار می روند. عوامل برون زا یا برون بخشی، شامل نظام اجتماعی و وضعیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه امروزی ایران می شود. در وضعیت موجود هر یک از این ها نیز با مسائل ایده ای روبه رو است. پایین بودن سطح توسعه فرهنگی از جمله نرخ باسوادی و میزان خرد گرایی؛ پایین بودن سطح توسعه اجتماعی از جمله ضعف اجتماع آن، هویت، همبستگی و انسجام جمعی آن، ضعف نهادهای مدنی فرسایش روز افزون سرمایه اجتماعی و اعتماد اجتماعی تامین یا فته؛ پایین بودن سطح توسعه سیاسی از لحاظ آزادی مدنی، آزادی نشر، احساس امنیت؛ و بالاخره پایین بودن سطح توسعه اقتصادی از لحاظ سرانه تولید، سرانه مصرف انرژی و سهم نیروی انسانی دارای تحصیلات عالی در بخشهای اقتصادی، از هم موانع برون بخشی توسعه علوم اجتماعی و بهبود عملکرد آن به شماره می روند در این رهگذر از تاثیر عوامل تاریخی، جغرافیای، جمعیتی و به ویژه شرایط جهانی از جمله موقعیت ایران در نظم جهانی و شیوه ی تعامل آن با جهان، نمی توان غافل ماند در ارتباط با پرسش دوم ناظر به اینکه وضعیت و عملکرد علوم اجتماعی در ایران چگونه باید باشد، بجای توصیف و وضعیت موجود، باید به ترسیم وضعیتی مطلوب پردازیم که در آن علوم اجتماعی در سطوح خرد و میانی دارای کنشگرانی برخوردار از پیشینه تحصیلی و انگیزه و علاقه قوی، پنداشت صحیح از علوم اجتماعی، بنامه ای مناسب با نیازهای جامعه ایران و مقتضیات جهانی، اجتماعات سازمانی مستقل برخوردار از هویت صنفی و مولد علم توأم با اخلاق حرفه ای، سازمان و مدیریتی دموکراتیک برخوردار از استقلال آکادمیک با تصمیم گیری های مبتنی بر خرد جمعی، ساختار منابع و تجهیزات کافی است. در سطح کلان هم علوم اجتماعی در جامعه ای برخوردار از توسعه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قرار دارد که با موقعیت مناسب در نظم جهانی با جوامع دیگر در تعامل است. علوم اجتماعی در چنین وضعیتی مطلوب از لحاظ تولید و ترویج ایده ها و داده های علمی تربیت نیروی انسانی و کمک به توسعه جامعه و پیشگیری از آسیب های اجتماعی دارای عملکرد و نقش قابل توجهی خواهد بود و بالاخره در پاسخ به پرسش سوم، مبنی بر اینکه برای گذر از وضعیت موجود و رسیدن به وضعیت مطلوب چه می توان کرد، هر چند از لحاظ نظری اصلح این است که بتوانیم با ارزیابی

دقیق همه شرایط و عوامل سطوح خرد، میانی و کلان و اصلاح آنها نسبت به توسعه علوم اجتماعی اقدام کنیم ولی، عقیده نگارنده این است که نباید منتظر بمانیم تا شرایط کلان جامعه مساعد گردد بلکه باید از هر کجا که مقدور باشد شروع کنیم. بنابراین الویت با انجام آن کاری است که از دست کنشگرا علوم اجتماعی بر می آید و آن اصلاح وضعیت درون بخشی علوم اجتماعی یعنی کنشگرا، ساختار برنامه، ساختار اجتماع سازمانی ساختار مدیریت و ساختار منابع و تجهیزات در جهت ارتقاء کمی و بهبود کیفی عملکرد علوم اجتماعی از لحاظ تولید داده ها و ایده های نوین علمی و تربیت نیروی انسانی مورد نیاز جامعه است. علوم اجتماعی از طریق ارتقا عملکرد علمی خود می تواند با شناخت علمی موانع و عوامل توسعه جامعه، بویژه عوامل نرم افزاری، فکری، فرهنگی و اجتماعی مرتبط با حوزه عمل خود و با شناخت آسیب های اجتماعی و پیشگیری از بروز آنها در توسعه جامعه و بهبود بر وضعیت مردم موثر واقع شود و جایگاه و نقش بهتر و موثرتری در جامعه و فرایند تغییر و تحولات جامعه پیدا کند. با توجه به این ضرورت بوده است که طرح و توسعه علوم اجتماعی در ایران با تاکید بر شناخت وضعیت موجود کنشگرا، ساختار برنامه، ساختار اجتماعی، سازمانی و ساختار منابع و تجهیزات علوم اجتماعی در ایران و ترسیم وضعیت مطلوب آنها و امکان شناسی و گذر از وضعیت موجود به مطلوب اجاره شده است. در چنین عرصه ای است که مت می توانیم از طریق هویت سازی ها، نهاد سازی ها، گفتمان سازی ها و باز نمایی ها، ضمن تقویت هم بستگی بین کنشگران فردی و انسجام کنشگران جمعی علوم اجتماعی، فرایند تولید مشترک علمی را در دست گیریم نه تنها خود را از زیر سیطره سیستم بیرون آوریم، بلکه با ایفای کارکردهای علمی و اخلاقی، بدور از القائات سیاسی و ایدئولوژیک خاص در فرایند تحولات و توسعه اجتماعی - انسانی جامعه خود موثر واقع شویم.

#### منابع و ماخذ

۱. احمدی دستجردی، د و انوری، ص (۱۳۸۳)، « آموزش عالی و پژوهش در فراین توسعه »، دایرالمعارف آموزش عالی، تهران: بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی
۲. خانگی، ه، (۱۳۸۳)، « تحولات نوین اجتماعی و سیاستگذاری در دانشگاه » دایرالمعارف آموزش عالی، تهران: بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی
۳. خورسندی، ع، (۱۳۸۵)، « نظام ارتباطی آموزش در ایران »، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
۴. عبداللهی، م، (۱۳۸۵)، « روند تحول دیدگاه ها و نظریه ها جامع شناسی در ایران در مقایسه با جهان »، همایش بررسی مسائل علوم اجتماعی ایران، تهران ( دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران )، ایران
۵. مالینوفسکی، ب، (۱۳۷۹) « نظریه علمی درباره فرهنگ »، ترجمه عبدالحمید زرین قلم، تهران: گام نو
۶. معدن دار آرانی، ع و سرکار آرانی، م، ر، (۱۳۸۸)، « آموزش و توسعه ( مباحث نوین در اقتصاد آموزش ) »، تهران: نی
۷. یار محمدیان، م، ح، (۱۳۸۳)، « کیفیت در آموزش عالی » دایرالمعارف آموزش عالی، تهران: بنیاد دانشنامه بزرگ فرارسی

8. Care , M & H anney , S , 1997 : P arformance Indicators , Oxford :Per&amon press.

## Citizenship Rights Training in Terms of Social Sciences

Leila Hafezi Poor

*Researcher, Hormozgan, Bandar Abbas*

---

### Abstract

Training the skilled and expert worker in multiple areas is one of the most important functions of universities and the correct use of the expertise and efficient manpower is considered as an indivisible component of any development and progress. So it can be said that attention to the efficacy in training program of an academic discipline is considered as an obvious and undeniable expected. Disciplines of social sciences collection also includes a wide thematic range and has allocated a significant share of university students. But the issue of effectiveness especially among graduates is an issue that has attracted the attention of experts. So this research aimed to evaluate the quality of education of the social sciences in the proper sense and point to Some of the effective factors the decline in the quality of education and the effectiveness of the sciences in Iran. This paper tries to solve some difficulties in the way of the development and functionality according to the current state of social sciences in Iran and pay attention to its relationship with the approaches and contents of social sciences training and thereby improve strategies to exit from the current situation. All solutions provided can be classified in several areas of theoretical, methodological and structural and explain the situation in each one.

**Keywords:** Social Science Education, Educational Content, Educational Approach, Efficient Manpower.

---